

وصل چ پیام

در بیان حال نه نیریز و شهادت وحید

سومین حادثه مهمه حادثه نیریز است که در خلال شهادت نقطه اولی شروع شده و چند مرتبه تجدید گشته تا در سنه ۱۳۶۸ خاتمه یافته لهذا مناسب چنین بود که قدری متاخرتر از این بیان شود ولی از آنجا که حوادث ثلاثه ما ز ندران و زنجان و نیریز از هر جهت بهم شباهت دارد و بفاصله سه چهار سال وقوع یافته لذا ذکر آن در همین جا خالی از مناسبتی نیست * اما نیریز یکی از قصبه جات معموره می است که تابع شیراز و تقریباً صد میل دور از مرکز ایالت فارس است و از اول طلوع نقطه اولی نفوسی از اهالی آنجا با استقامتی تمام ایمان آورده بجانفشانی قیام نمودند و مهمترین حوادث تاریخیه ایشان هنگام ورود آقا سید یحیی دارابی ملقب بوحید شروع شده شرح قضیه تا آن حد که دانسته شده از این قرار است * که چون آقا سید یحیی از شیراز با یقین کامل مراجعت نمود و در بر و جرد پدر خویش را از شرح ماجری مسبوق ساخت و در قزوین بمنبر زفته بشارت نظم و را بجمهور ناس رسانید و در طهران قضایا را بشاه و وزیر اعظم پیغام داد سپس بر حضرت بهاء الله ورود نمود و مدتی هم از محضرات ایشان استفاده می کرد و بالأخره در طهران بملاقات ظاهره نائل شد و گمانی نزدیک بیقین است که در بدست هم حاضر بوده و بعد از تفرقه اصحاب که هر کدام بطرفی رفتند برای تبلیغ و نیز بجهت تشویق احباب بر زیارت و تمرکز در ما کو او از کسانی بوده که بسمت یزد و شیراز سفر نموده * در هر حال تاریخ وحید از یوم ورود یزد روشن و اعمال او میرهن است * چون وارد یزد شد

در هر بوم و بر و مسجد و منبر از منظور خویش سخنی سرود و تلمیح
 صور آشکار نمود و خبری از ظهور بیان فرمود حتی در یکی از مساجد
 مشهوره که آنرا مسجد ربك گویند در میان هزاران نفوس علناً
 تبلیغ کرد : بناء علیہ ہمہ برخواست و دمدمه بلند شد علماء
 فریاد و ادبیه زدند و فقهاء صدای و اشرفیاء بلند کردند و چون معمول
 شدم بود که باید حکومت محل بخصوصاً بر خیزد و با مبلغین بستیزد
 تا مردم بترسند و باین سخنان گوش ندهند و الامقاومت علماء مشکل
 بود و پراهمین این حزب غالب لهذا بدامن حکومت آویختند که سید یحیی
 عالم و ناطق است و عوام را میفریبند * باید او را اخراج کنید و ما را
 آسوده سازید * پس حکومت در صدد بر آمد و ابتداء پیغام فرستاد
 که باید از این بلد سفر کنی و الا بر مقصد خود ظفر نیابی و البته در
 خطر افتی * آقا سید یحیی اهمیتی بآن پیغام نداد و کجا کان داد سخن
 میداد : تا چار حاکم یزد میزبان او را مورد تعرض و عتاب کرده تحت
 شکنجه و عذاب افکند لهذا جناب وحید ابتلائی بی گناهان را بستید
 و آن مهاجرت و مسافرت در داده از یزد حرکت کرد * اما از امور غریبه
 و نوادر تاریخیه اینسکه بعد از حرکت وحید دو نفر بی گناه را حکومت
 یزد معدوم کرد باین طریق که چون در ایام اخیر حاکم سپرده بود که
 هر جا سید یحیی وحید را ببینند او را جلب بدار الحکومه نمایند -
 لهذا اصحاب یزد چنین صلاح دیدند که جناب وحید شبانه حرکت نماید *
 پس شخص حسن نامی همراهی کرده اسب و حید را بیرون شهر برده چند
 نفری از دوستان نیز مشایعت کرده و حید را روانه نمودند و بشهر
 مراجعت کردند * روزانه دیگر این خبر منتشر و حاکم مستحضر گشته
 فرستاد آنها را بدار الحکومه بردند و بی محابا فرمان قتل داده یکی
 را بدم توب بستند و یکی را سر بریدند و باقی آنها ترسیدند بوجان
 خود را بحال خویش خریدند * فاعجب من هذا العجب المعجب * اما

و عیند فرزند آن بجانب نیریز رفت بقصد ملاقات اهل و عیال خویش چه آنها در آنجا ساکن بودند * چون وارد نیریز شد بعضی از مخلصین قدیم و باره فی از مؤمنین جدید که هم عقیده او بودند بزارش متناقضند و او را بامامت مسجد و وعظ و خطابه و تاسیس درس و بحث تکلیف کردند * جناب وحید قبول نموده اول بامامت و مواعظ پرداخت و کم کم پرده بر انداخت و تبلیغات امریه را با تشریحات اسلامی به توأم ساخت برخی را مورد قبول و بعضی را معرض نکول واقع شده بالاخره کار بمجادله کشید و امر بمقاتله انجامید *

زین العابدین خان نایب الحکومه

چون چندی از سکونت وحید گذشت اقوال مختلفه از زبانهای مردم نیریز محققه * جنک رستیز را فراهم کرده نخست کسی که قدم بمیدان نهاد نایب الحکومه * آنجا زین العابدین خان بود * علت عمده این بود که شنیده بود این ملائفه منفور دولت شده اند و بالاخص جناب وحید از یزد فراراً بنیریز رفته لهذا ترسید که اگر تعرضی نکند بتعرضی دوچار شود و از قافله متعرضین عقب مانده یا بفساد عقیدت منتهم شود و یا بدم گنایت مسلم گردد * پس قدم اولیه حرب را که جرف است برداشته بوحید بیغام داد که وقوف شما در نیریز بادی جنک و ستیز است و موزث شور رستاخیز البته از اینجا سفر کنید و در جای دیگر مقر گیرید * تا فتنه بخوابد و غوغا بر نخیزد و مندعیان بجای خویش نشینند کسی بر روی شما نایستد و نفسی عقب قتل شما ندود * چون آن پیام بی انتظار بوحید رسید پاسخ فرستاد که مگر از من چه امر و قید و کلام عمل قبیح صادر شده که باید از سرای خویش یا بکشم و از وطن خود دست بردارم که مدتها در سفر بوده ام و دمی در دستر زانخت لغزوده ام ایشانک در خانه خود نشسته و دست از هر کار شسته

نه در برافمان دخالت کنم. و نه در قضاوت شرعیه و ریاست مدیه تصرف نمایم. نه از کسی رشوه و برطیل خواهم و نه از شخصی تعظیم و تجلیل طلبم. پس چه جهت دارد که بر ما اجرت مجبور شوم و بر ما سافرت مأمور گردم. بالجله چون حرکت از اینجا مقدورم نیست از اطاعت امر شما معذورم و متوکل بر خدای غفور (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره ان الله جعل لكل شیء قدرا) چون ذرین العابدین خان این جواب را بعقیده خود نا صواب یافت بغایت از سید وحید رنجیده و قتل او را لازم دیده در تهیه ضوضاء و تدارک غوغا برآمد رؤساء قبائل را احضار و کفر و حید را اخطار نموده بهتاک کی دلالت و بقنا کی اشارت کرد لهذا از هر گوشه صدائی بلند شد و بازار پاوه سرائی رواج گرفت. پس جناب وحید بمسجد رفته و بعد از ادای فریضه بر منبر برآمده و جیزهئی از حال خویش بیان نمود و مردم راهمی فرمود که شما میدانید که از این پیش هر بیگانه و خویش و توانگر و درویش مرا و پدر و برادرانم را ارادت کیش بوده و خصوصا اهل این دیار که قول مرا بر دیگران ترجیح داده فتوای مرا در موقع اجراء مینهادید. اکنون که ذرین العابدین خان سوء سیرت خود را آشکار و سر سرپرست خویش را نمودار کرده رؤسای شما را چه شده است که در آزار من با او همدست شده بر اضرار من با فشاری مینمایند. آیا کدام امر سبب شده که بزرگان شما ما را کوچک دیده تخفیف و تکفیر مرا پسندیده اند؟ مگر کدام حلالی را حرام کرده و کدام حرامی را حلال شمرده ام که مرا باعث ضلال دانسته اند. بلی گناه من اینست که هدایت را از شما دریغ نداشتم و امر حق را مکتوم نگذاشتم مانند سایرین دین را بد دنیا فروختم و دینار را بهر خود نیندوختم. بحفظ جان نکوشیدم و جامه دیا بر تن نیوشیدم بر بوریا نخفتم و هر چه رادانستم بی ریا باز گفتم اجتهاد انظمی را مبدل بمجاهدت فعلی کردم

تا مولای خود را شناختم و بترویج امرش پرداختم اکنون در میان
 شما مظلوم و مورد هجوم هر جهول ظلم گشته ام (و ما اشکو بی
 و حزنی الا الی الله) چون کلام بداین مقام رسید بعضی از حضار گریستند
 و برخی در آتش غم زیستند گروهی ندا در دادند و اظهار ارادت و صفا
 کردند و وعده همراهی و وفا دادند که تا جان در تن داریم شما را
 تنها نمیگذاریم * پس جناب وحید در حق هر یک دعا نموده از منبر
 فرود آمد و بعضی از خواص را نزد خویش خوانده بدینگونه فرمان
 داد که چون نبایست از طرف ما شروع بقتله و بلوا شود لهذا
 لازم است که عازم بیرون شویم یعنی چند روزی از شهر بیرون رویم
 شاید مدعیان آرام گیرند و قتلته بخوابد * هفت نفر از آنها این رأی
 را پسندیده با جناب وحید از بلد خارج شدند و در قلعه خرابهائی که
 در یک میلی نیریز است فرود آمدند * همینکه خبر خروج ایشان
 گوشزد خان نایب شد جمعی از بازاریان را برانگیخت که آنها را تعاقب
 نموده از اطراف برایشان هجوم نمایند و قلعه و اصحاب قلعه را مدموم
 و متهوب سازند لهذا متجاوزان پنجاه نفر مردمان بی کار و یا کسبه
 بازار یا چوب و چماق و هیاهو و طمطراق بجانب قلعه دویده بنای
 خشونت و دعوت گذاشتند و رایت خصومت و عناد برافراشتند *
 سید وحید در ابتداء ملائمت نمود و زبان بنصیحت گشود و چون
 پندسود مند نشد بنزاز دست و پای اصحاب گشوده شده بی محابا
 بر آن جمع حمله بردند * تقریبا هر نفر از آن هفت تن مقاومت باده نفر
 کرده بفاصله کمی آن جمعیت را پراکنده و باسر و دست شکسته روانه
 کردند * پس کار بالا گرفت و برای طرفین مدد رسید جمعیت

قلعه هم شتاب نفر رسید و در مقابل نیز زمین العابدین

خان جمع کثیری را برانگیخته با اسلحه

و مهمات بمقت قلعه گمیل داد *

شاهزاده فرهاد میرزا

یکی از امیرزادگان محترم شاهزاده فرهاد میرزا عموی ناصر الدین شاه بود و نظر با اهمیت فارس رقم ایالت آنجا را در آن ابتدای سلطنت ناصر الدین شاه بنام او نگاشته و برا فارس اعزام داشتند * اتفاقاً ورود او بشیراز مصادف شد با ظهور و بروز این فتنه در نیریز * خان نایب شکایات متوالیه بوالی فارس نوشته قضیه را فوق العاده قابل توجه قلمداد کرد لهذا فرهاد میرزا در آن ابتدای حکومت خود اقدام فوری را لازم شمرده در تدارک اعزام سپاه برآمد * محمد عایخان دوینگی ولد حاجی شکر الله خان یوزی را با مصطفی قلیخان سر تیب مأمور نموده يك فوج مکمل بامهات لازم تدارک کرده بسمت نیریز نهضت نمودند * هنگامی وارد شدند که چندین حمله بین دسته و حید و دسته خان نایب واقع شده بود ولی اقدامات خان بی نتیجه و خنثی مانده بود و جمعیت او چون جمع مؤنث در موقع جر و نصب هزد و مکسور شده از لیب رایات فتح مهجور گشته بودند بلکه بموجب قرار داد اخیر که در پایان کار واقع شده و بر آن اطلاع خواهیم یافت معلوم میشود که این دسته حتی غنائم بسیاری از دست داده و اسلحه و مهمات خود را در کف اصحاب قلعه نهاده خود دور ایستاده برای جان خویش در اندیشه بودند و فوق العاده از بایها میترسیدند * در چنین حالت سپاه دولت رسید و شور شیان خوشنود گردیده نفسی بر احوت کشیدند * پس سران قوم سر قدم ساخته سردار ان را استقبال کردند سپس پیش کشیهای خود را پیش آوردند و بعد از آن زبان بشکایت کشودند گاهی از شجاعت با بیان حکایت کردند و دمی از جنسارشان روایت نمودند * ولی بگفتند که ما خود آتش افروخته و خود بشعله آیین سوخته ایم

و چون از اطفاء آن عاجز مانده دولت را بعاونت خوانده ایم. خلاصه بقدری سخن ساختند و پرداختند که حتی دولتیمان را برعب و وحشت انداختند بقسمی که سرتیب مذکور از اسب غرور پیاده شد و برای حيله و تدبير آماده گشت. سران سپاه و نایب الحکومه تبریز را بمشورت نزد خود خوانده پیشنهادی در پیش نهاد که اگر ما بجهت وپورش بخوایم بر ایشان غلبه جوئیم احتمالی قوی میرود که ضعیف شویم. تلفات بسیار بدهیم و مهمات بیشمار از کف بنیم روز کار حرب تمتد شود و دوچار مشکلات بیحد گردیم. پس باید از در تدبير در آئیم و آنها را بحيله دستگیر نمائیم تا بی حصول این زحمات بمنزل مقصود وصول جوئیم. همگی زبان با فرین گشودند و چنین تسلیم بر زمین سو دند که

(حکم آنچه تو فرمائی * رأی آنچه تواندیشی)

پس سرتیب خامه فی طلب داشت و فریب نامه فی جنگاشت عنوانش شامل مدح و حمید و بیانش مشتمل بر قدح نایب الحکومه بلید و در طی کلام خود را غلام خوانده و بنده عزیز علام شمردد قسمهای غلاظ و شداد یاد نموده که این بنده خیر خواه و مصلح است نه جنگجو و مصلح بلکه در سبیل حق جاهد است و برای جستن فیض مطلق مجاهد * دیر گناهی است که در موضوع ظهور حجت حیرانی است و کشف حقیقت را خواهانی پس سزاوار است که بمنزل بنده بیائید و زبانی بهدایت این غلام بکشائید و اگر این تقاضا را اجابت نفرمائید انعام حجت و اقدام بهدایت را رعایت نفرموده اید. من باشما عهد صحیح میبندم و قول صریح میدهم که اگر بمنزل ما تشریف بیاورید بر وجود شریف اهانتی نرسد و کار بطور دلخواه اصلاح گردد و همگی در رفاه باشیم. و چون یقین دارم که شما را جز بهدایت مقصدی نیست و نایب الحکومه از باب بی علمی علم مخالفت

بر افراخته لهذا امید وارم که گناه او را بما ببخشید و دست از انتقام
بکشید تا طرفین صرفه الحال شده در امور روحانیه سؤال و جواب
کنیم و بتوضیح هر مقال و خطاب پردازیم *

چون نامه سرتیب بجناب وحید رسید اصحاب را طلبید و فرمود
من میروم بجناب اردو ولی شما در قلعه بمانید تا خط و خبر من بشما
برسد * اصحاب اظهار کراهت نمودند و بی نهایت مضطرب بودند
و دعوت سرتیب را مبنی بر مکر و خداع دانسته اجابتش را مورد
صداع میسر دهند اما وحید ایشانرا چنین جواب داد که ما را مقصدی
جز ابلاغ امر الهی و انقباه و آگاهی مردم نیست چون در مقابل
تبلیغات ما بمقاتله قیام کردند ما نیز مقابله بمثل کردیم حال که تسلیم
گشته مناظره و مجادله میطلبند تا چاریم که از مسامحه و مسامحه
بگذریم و مقاتله را بمجامله بگذرانیم اگر چه اظهارات ایشان از راه
خدعه و ریا باشد و تظاهراتشان از باب مکر و نکر * در هر حال
چون پیش آمد امور این طور است ما را جز اجابت مسؤل چاره
و علاجی نیست تا از بس پرده غیب چه پیش آید و از پشت خجابه چه
نقشی روی بگشاید * باز اصحاب ناله آغاز کردند و کشف این راز که
عبت خود را میازارید و ما را در غم نگذارید زیرا بر ایمان و ایمان
و عین و ایمان این قوم اعتمادی نیست و یقین است که تدبیر کرده و دام
تزویر گسترده اند تا بسهولت همه را دستگیر و طعمه شمشیر سازند *
فرمود و لوالی که چنین است ولی وظیفه ما همین است و تکلیف
ما بر این که دعوتشان را بپذیریم و دعوی آنها را صدق گیریم تا حاجت
ما کامل و دعوی ایشان باطل گردد و احدی از افراد ملت و دولت
تواند بگوید که مقصد این حزب بنی و طغیان است نه دین و ایمان
و اقامه برهان * بالجمله وحید از جای خود حرکت نموده بایک یک
از اصحاب وداع فرمود و بیان خود را بکریمه (انا لله وانا الیه

راجمون) خاتمه داده و برآه نهاده فقط یک نفر را به همراه خود برد و سایرین در قلمه متوقف و با نهایت حزن و نگرانی وقت میگذرانیدند * اما سپاهیان چون دیدند جناب سید محیی رو باردو میآید کار را بروفق دلتخواه دیده سران سپاه از خیمه و خرگاه بیرون دویده و حید را استقبال نمودند و با اعزاز و اجلال تمام وی را وارد کردند و رؤساء با ایشان نشسته بصحبت پرداختند * اما از ساعت ورود تا صبح روز دیگر هر وقت سید و حید اراده فرمود که از عقائد مذهبی سخنی گویند آنها از استماع استنکاف و بعدری چند اعتذار و استیغاف مینمودند و سخنان دیگر بمیان آورده حرف دین و مذهب را بکنار مینهادند و بوقت دیگر مرهون و محول میکردند بناء علیه اگر سید و حید در خدعه ایشان شبههئی داشت بزودی شبهه اش زایل و یقین برایش حاصل شد که حضرات جز خدعه خیالی بر سر ندارند و پیوسته مترقب بود که متعاقب این فریب چه امر غریبی رخ دهد و روز گارش چه نصیب بخشد * بهر حال شب را بصبح رسانیده نماز صبح را در چادر سپاهیان ادا کرده قصد خروج از خیمه و رجوع بقلمه نمود ولی قراولان وی را از خروج منع کرده توقیف او را تصریح و توضیح نمودند *

انقلاب جدید و حمله اصحاب و حید

چون توقیف و حید در اردو مسلم شد آن مستخدمی که همراه او بود مصمم گشت که هر قسم شده خود را بیرون افکند و این خبر را بقلمه رساند و چنان کرد که میخواست * چون اصحاب چنین دیدند تماماً دست از جان شسته با بمیدان حرب نهادند و بیکمرتبه فریاد یا صاحب الزمان کشیده از قلمه بیرون ریختند و بگریبان سپاهیان آویختند * هر يك با حربیهئی که داشت با بمیدان حرب گذاشت و از

حملات عاصیانه یا قاسمیانه در اندک وقتی چنان نظم اردو را بهم زدند
 و لوله بجای سپاهیان افکندند که سرداران مضطربانه نزد وحید
 دویدند که ما را بره فرار بود و این چه کار است مگر نه فرار بر ترک
 کار زار شد جناب وحید چنین جواب داد که چون شما چنان کردید
 چنین شد زیرا اگر ممانعت از خروج نمینمودید و امر بتوقیف
 نمیدادید این حادثه رخ نمیداد * سر تیب قسم یاد کرد که من از
 توقیف شما بیخبر بودم و قراولان خود سری کرده اند و شاید کسانی
 که کسانشان در حملات مقتول شده فضولی کرده و تحریک نموده
 و این فتنه را سبب شده اند در هر حال مقرر دارید که دست از قتال
 بکشند تا ترتیبی برای کار داده شود لهذا وحید پیغام داد که دست
 از کار و یا از میدان کار زار کشیده بقلعه برگردید تا خبر من بشما
 برسد * پس اصحاب دست از کار کشیده گام عقب زدند و بقلعه وارد
 شدند در حالتیکه چند نفر از آنها مجروح بودند و بی خسارت بسیاری هم
 وارد زده بودند از قتل و جرح و گرفتن مهمات حریه و قورخانه
 و خلاصه آنکه با سود و زیانی چند در اماکن خود قرار گرفتند و منتظر
 نتیجه بودند * اما سرکردگان لشکر مرتبه دیگر نزد وحید اکبر مجتمع
 شدند و فوق الحد اورا محترم داشتند و مره اخری در متار که جنک
 سخن بمیان آوردند و سوگندها یاد کردند که مقصود ما ترک قتال است
 و دفع جدال * مرام ما آسایش طرفین است و اصلاح ذات البین و حاضریم
 که این اصلاح را بدون شرایطی مجری داریم مگر همین یک شرط که
 شما پیغام دهید بمحضرات که اموال خود را از مهمات و نقود و اسباب
 و آلات هر چه بقلعه برده اند بردارند و باقی را بجا گذازند تا بفرستیم
 صاحبانش بی تقابل با اصحاب متصرف شوند و معرکه تمام گردد چه که ما
 میدانیم که شما بمال کسی طمع ندارید اعم از اینکه مهمات حریه
 باشد یا نقود و اثاثیه * چون کلام باین مقام رسید بر سید وحید

گران آمد که این مسألت را جواب منفی گوید لهذا فوراً قلمدان
طالبیده کاغذی بمنحصنین قلمه نوشت که متوکلا علی الله بمنازل خود
برگردید و هر چه را بغنیمت برده آید برجا نهاده از آن منصرف گردید
تا صاحبانش متصرف شوند و مقصد مقدس شما را بسایر شئون آلوده
نسازند و در منازل خویش مترصد آخرین پیش آمد باشید که هر چه
پیش آید آن عین خیر است و مأمول اهل سلوک و سیر *

تفرقه با بیان و حصول مقصد سپاهیان

چون آن نامه با صاحب رسید دست از جان شستند و رشته علائق
گستند چه که میدانستند نتیجه تفرقه چیست و مردم را مقصدی
جز اعدام ایشان نیست ولی چاره جز اطاعت امر و حیدر نداشتند چه که
تا حدی امر وی را واجب الاطاعه میدانستند لهذا همگی با هم وداع
آخرین نموده یکدیگر را در بر کشیده و از سر شک دیده دامن تر کرده
با حالتی رقت آور از هم جدا شدند و تمام اشیاء و مهماتی که بغنیمت برده
بودند در قلمه نهاده هر کسی با ما یملاک شخصی خویش راه منزل خود را
پیش گرفته رفت * سپاهیان و شورشیان با شور و وله بی پایان بقلعه رفته
اموال و اسلحه را متصرف شدند اما از فکر انتقام منصرف نشدند *
و چون اطمینان یافتند که حضرات از خیال جدال گذشته بمنازل خود
رفته و در بستر راحت خفته اند باصطلاح مشهور دلیر شدند و شیر گیر
گشتند * نخست جناب و حیدر را که در چنگشان بود گرفتند و بطن
و استهزاء و لعن و ایذاء پرداختند * سپس بمنازل حضرات هجوم برده
اکثر را دستگیر کرده تحت شکنجه و عذاب افکندند و پس از اذیت
و آزار با حالتی زار آنها را بمقتل کشیدند * یکی را سر بریدند و یکی را
شکم دریدند بعضی را بعد از کشتن جسد سوختند و برخی را تاراج
کرده زنده فروختند خانه هارا رویدند و کوبیدند و چون از کار همه

فارغ گردیدند بکار وحید بر داختند یعنی او را بمقتل حاضر ساختند چون میر غضب را فرمان قتل دادند از سیادت و نجابت و حسن جمال و کمال او شرم نموده مستعفی گشت و هر قدر بر میر غضب غضب کردند او ادب را از دست نداده قتل وحید را متصلی نگردید و بالاخره میر غضب غضبناک شده بی باکانه فریاد زد که اگر دولت سرا قطعه قطعه کند بخون این سید خون خود را آلوده نخواهم کرد * زیرا از اول بر سر امر دین بر او هجوم گردید و در آخر با خنده و قسم دروغ او را بچپک آوردید خلاصه چندان از این سخنان ملامت و شماتت نشان بایشان گفت که آن میر غضب مفضوب امیر شد و مؤدب بچوب کثیر گشت یعنی بحکم سرتیب پای او را بسته چندان چوب زدند که نزدیک بهلاکت رسید و با حال فلاکت از خدمت دولت اخراج گردید * بعد از این مقدمات یکی از کسان نایب الحکومه پای مردانگی بمیدان نهاد و دست همت از آستین بر آورده قتل سید وحید را عهده دار شد و بعد از قتل نیز حرکات شرم آوری کرد بر خلاف میر غضب * یعنی پوست سر و صورت او را کنده بر از گاه کرد و پر و ساسی سیاه داد تا بیارگناه شاهنشاه بار مغان ببرند * و چون او این اعمال را ارتکاب نمود دوباره باز از قساوت و واج یافته مردم بخانه های مخروبه و معتولین شتافتند هر زنی را یافتند پستان بریدند و هر طفلی را دیدند مر از تن جدا کردند بالاخره قافله ئی از زنان اسیر بازاد و راحه ئی از سرهای صغیر و کبیر ترتیب و تشکیل شد و همه را بسمت شیراز حرکت دادند * در یوم ورود این قوم بشیراز باز حرکات وحشیانه ئی شروع شد که حتی صفحات تاریخ از حمل آن استنکاف مینماید زیرا که چنان این تاریخ سیاه و رنگین و تباہ و ننگین است که صفحات کتاب توانستیم کین جوید و حمل این بار سنگین نماید لهذا اولی و احسن است که کلام بهمین مقام انجام گردد و اختتام پذیرد

وخامه از ذکر این حادثه بمحاده^۱ ثانیه منصرف گردد *

قتل زین العابدین خان در حمام و حدوث حادثه ثانیه بر اثر آن اقدام

بعد از حدوث حادثه^۲ اولی تصور اکثری از مردم چنین بود و خیالات بر این که انقراض بابیهای نیریز حاصل شده و کلاً بسر منزل فنا و اصل شده اند * ولی پس از چندی معلوم شد که این تصور خطا بوده و آن مختلر بیجا بلکه بذرهای افشانده بسبب حدوث این حادثه آبیاری شده و بدم دروغ و ترقی بوده است و جمعی کثیری در زیر پرده معتقد بباب و اصحاب آن جناب بوده این اعمال را تا صواب دانسته و دلیل بر حقیقت باب و اصحاب شمرده روز بروز بر استحکام عقیده خود میافزوده و از حرکات بی اعتدالانه^۳ مردم منزجر بوده بعد از مدتی جناب که دانسته شود باز سری از جیب سکوت بر آورده اقداماتی قوی و عملی کرده اند * و خلاصه^۴ ما جری اینست که چون بقیه^۵ بابیهای نیریز که در موقع جنگ و ستیز علنی نشده در پرده مستور بودند ملاحظه نمودند که اینهمه مظالم از وجود نایب الحکومه صادر شده باز هم در صدد دست که وسیله بدست آرد و با امیدان دیگران گذارد تجدید فساد کند و ترویج عناد نماید لهذا بر اعدام او اقدام کردند * در موقعی که فرهاد میرزا از حکومت فارس معزول و معتمد الدوله طهماسب میرزا منصوب شد قبل از ورود او بشیراز چند نفر از بازماندگان شهداء و اسرآه نیریز مسلح شده در ساعتی که زین العابدین خان وارد حمام میشد از قنایش رفتند و بجای جامه پوست از بدنش کنند خلاصه آنکه او را در حمام کشتند و بمنازل خود باز کشتند و همه میدانستند که این کار مجدد سبب گیرودار و بادی

کارزار خواهد شد * پس جمع کشیری حاضر کار شدند و همیشه
 در انتظار و بیدار و هشیار که کی قشون از شیراز بیاید و چه وقت فتنه
 نازه رخ کشاید * چون معتمد الدوله وارد شیراز شد اول خبری
 که باو رسید خبر قتل زین العابدین خان بود و اول اقدامی که کرد
 آن بود که افواجی ترتیب داده باتوب و تیب و سر هنگ و سر تیب
 بجانب نیریز سوق داد * باینکه هشیارکار و در انتظار کارزار بودند
 جمعیت قابلی ترتیب داده بجانب کوه رومندند ذخائر خویش را در کوه
 آماده کرده مهیای کار شدند و بانداز ورود اردو بزد و خورد مشغول
 و در این دفعه مقاومتی دلیرانه کردند و جنگی شیرانه و از حوادث
 غریبه این جنگ یکی اینست که بیکروز جمعی از ایشان از سنگرهای
 خود که در کوه داشتند دست کشیده از کوه بزر آمده یا صاحب الزمان
 گویان بار دو ریختند و بتویچهها در آویختند یکی دو تارا گردن
 زدند و تویی را گرفته بر گردن نهادند و بدامنه کوه رسانیده باطناب
 بیالای کوه کشیدند يك عده با سپاهیان در زد و خود را بودند و عده
 دیگر توب را بکوه بالا میبردند بالاخره توب را بیالای کوه رسانیده
 برد رختی بستند و شروع بشلیک نموده کار را بر سپاهیان سخت کردند
 بدرجه ای که ارد و ازدامنه کوه کوچ کرده بخانهها و منازل شهر پناهنده
 شدند * پس باینها بر جسارت افزوده شبانه از کوه بشهر تاختند
 و با صاحب الزمان گویان بمنازل سپاهیان رفته هنگامه رستاخیز بر
 پا کردند * خلاصه تا نزدیک صبح آتش حرب مشتعل بود و چون
 صبح نزدیک شد حضرات راه کوه را گرفته بسنگرهای خویش باز
 گشتند در حالتیکه تلفات بسیار و مجروحین بیشمار از طرفین خصوصاً
 از طرف اردو حاصل شده بود * روزانه دیگر سپاه باخیمه و خرگاه
 از نیریز حرکت کرده بطرف جنوب که قدری از کوه و سنگر دور بود
 چادر زدند و قراولان بکشیک و حفظ قورخانه پرداختند و سران

سپاه رؤسای قبایل را طلبیده از ایشان استمداد کردند * جمعیت بسیار که بعضی آنها بده هزار قلمداد کرده اند از الوار و ایل نشینهای اطراف جمع شد و قرار بر این شد که آنها که راه کوه را میدانند و بر تمام اماکن و حدود آن بصیرت دارند از جلو و سپاهیان از عقب بروند و اطراف کوه را احاطه نمایند بطوری که راه آمد و شد و تحصیل آذوقه بر بایها بسته شود لهذا چنین کردند و با وجود این تا مدتی حضرات در کوه بزد و خورد مشغول و سنگرها را حفظ کرده تا کارشان بجائی رسید که از علف و حبوباتی که در کوه یافت میشد تغذی کردند و با این غذا غزاه میکردند و عزائی نداشتند اما نکبت ایشان وقتی رخ نمود که مهمات حریبه یعنی سرب و باروت ایشان تمام شد پس دود توب و تفتک آنها فرو نشست و آتش انتقام دولتیان مشتعل گشت زیرا دانستند که قوای حضرات رو بضعف و انحطاط نموده لهذا دلاگرمانه بکارزار پرداختند؛ پافراز کوه نهادند و بازو بمحمله گشادند بلدها طرف فراز را گرفتند و نابلدها از نشیب پفراز رفتند تا آنکه سنگرها را از دستشان گرفته بازار قتل رواج گرفت بالاخره تمام از دم شمشیر گذشتند و یا طعمه گلوله گشتند و خانها خراب و ویران و معدودی اسیر و دستگیر و در این حادثه اگر چه عده مقتولین معلوم نشده ولی این قدر مسلم است که علاوه از تلفاتی که بر سپاهیان وارد شده و سوای تلفات وارده بر بایها در طی محاربه تلفات اخیره بدرجه بی زیاد بوده که سه جوال از سرهای بریده شهداء حمل بشیراز شده و کار آن سرهای بریده بجائی رسید که حکومت شیراز بتصور اینست که در این کار کفایتی برود داده باشد آنها را حمل بطهران کرد با چند نفری از اسراء و لکن بعد از ورود با آباءه اسراء تلف شدند و نقل و حمل سرهای بریده مشکل شد لهذا مأمورین از طهران کتب تسکلیف کردند و فرمان سلطانی صادر شد که اجساد اسراء و سرهای مقتولین را

درها نجا مدفون سازند و چنان کردند * اما آباءه از مراکز مهمه
 بهائیه است که شاید از ابتداء بانی شدن آنها و بعدا ایمانشان بظهور
 حضرت بهاء اللهی علاقه با این سرهای شهداء و اسراء مظلوم نبوده
 در هر حال هزاران بهائی ثابت فداکار در حدود آباءه که بلوکی است
 مهم بین شیراز و اصفهان موجودند و تا کنون کمال قدرت و شجاعت را
 در حفظ آئین و حوزة خود بروز داده و همه حوادث را مقاومت
 کرده در نهایت ثبات و تمکینند * بناء بر این مقدمه طولی نکشید که
 مدفن آن سرهای بریده مزار اهل بهاء شد و دمبدم بر عزت آن مکان
 افزوده مزار رؤس الشهداء موصوف گشت * و از غرائب اینک که در
 انقراض بایبهای نیریز اگر در حادثه اولی شبههئی بود در این حادثه
 اخری احدی را شبهه نماند و کلا یقین کردند که انقراض تام حاصل شده
 ولی باز هم این تصور خطا و این یقین بر غلط رفته الا آن یکون بمثل
 ماقدکان بدرجهئی که بعد از پنجاه سال حادثه ثالثهئی هم رخ داد که
 منتهی بشهادت نوزده نفر از آن مظلومین شد مع هذا ابدأ فتور
 بر عقیده و جمعیت شان تر سیده باز مثل اول بعضی مخفی و بعضی آشکار
 بر اجرای عقائد خود مشغولند * و شرح حادثه ثالثه نیریز نیز در محل
 خویش مذکور خواهد شد * و اما این دو واقعه که ذکر شد ابتدای
 آن سال ۱۲۶۶ بود و انتهای آن ۶۸ و تقریباً دو سال

و چیزی این حوادث امتداد داشت * و پوشیده

نماند که هر يك از حوادث مازندران و زنجان

و نیریز جزئیات و خصوصیات و قصص

و حکایاتی را دارا و متضمن است که از

ذکر بعضی بسبب عدم اطمینان

از رواة و بعض دیگر بجهت

مراعاة اختصار گذشتیم *

توضیح

بموجب اطلاعات صحیحه که تا نیابدست آمد آقا سید یحیی وحید
 در اوقات سکونت و توقف در یزد در خانه شخصی خویش منزل
 داشته و آن منزل در محله شعر باز است و عمارتی عالی است که تاکنون
 آن خانه بلکه آن کوچه بنام وحید منسوب و موسوم است و اهل
 و اولاد اونیز با او بوده اند و قضیه تعرض حکومت شدیدتر از اینها
 بوده که در تواریخ ضبط شده بلکه کار بدرجه فی رسیده است که
 توپ با طرف خانه ایشان کشیده اراده داشته اند خانه را بکوبند و حتی
 وحید از بجرای آب خانه بخانه فرار نموده اهل و اولادش نیز از آن راه
 با زحمات شدید بدر رفته اند ولی از قرار معلوم اهل و اولاد او را
 دوستان او در منازل خود حفظ کرده اند و خود وحید با آن سبی که
 بیرون شهر برایش حاضر شده بوده بجانب نیریز رفته و خلاصه آنکه
 در نیریز عیال و اولاد همراه نداشته و شاید بعضی از اقارب او در آنجا
 بوده اند و سایر مطالبی که ذکر شد صحیح است و معارضی ندارد *

و این اطلاع از قدمای یهائیه که در یزد در اطراف خانه وحید

ساکن بوده اند بدست آمد بدون اینکه در کتابی ثبت

شده باشد و نیز علمای یزد بوجود وحید خیلی

اهمیت داده اند بلکه چند نفر از مجتهدین

معروف بسبب معاشرت با وحید سالها با هم

این امر موسوم بودند و با وجود

کمال تقیه و حکمت باز گاهی

دوچار مصائب میشدند ولی

عجالت در ذکر آنها بهمین

اشساره کفایت

و قناعت مینمائیم